

مقدمه در باب کمپانی هند شرقی انگلیس

تتبع و همسانی : انجنیر شیر ساپی

درک مفهوم جغرافیایی جهان و آشنایی با محدوده و گسترده آن، یک پدیده جدید چند صد ساله است، زیرا باز شدن جاده های دریایی، کشف اجزاء جغرافیایی دنیا، شکل هندسی و محل دریاها، مکان استقرار اقوام و ملت ها و سرانجام آشنایی نسبی با مراکز تجمع و اماکن اسکان آدمی، تا پایان قرن هفدهم میلادی نیز، چنان که رسامی های باقی مانده از آن عهد گواهی می دهد، یک گمانه زنی محصول برداشت از نقالی و یا مشاهدات مستقیم هزاران ماجراجوی دریا گرد در مناسباتی مطلقا تازه بوده است. بدین ترتیب، به دنبال عرضه انبوهی از مطالب نو، برای گشودن رموز، و ارائه مستندات لازم در باب گوشه های قابل تعمق تاریخ و فرهنگ این منطقه، و در نهایت هم رجوع به نقشه های قدیم منطقه، باز هم استخوان بندی اصلی نگاه بنیان شناسانه به تاریخ و تمدن شرق میانه، استوارتر و محکم تر و معلوم شد علی الاصول زمان برنامه ریزی برای تدوین تاریخ و فرهنگ غربی موجود، تا چه حد به ما نزدیک است، خردمند تنها با توجه به این اشاره ی کوتاه درمی یابد در چنبره چه توطئه وسیع و عمیقی گرفتار و در دست چه دل بستگی های کودکانه اسیر بوده و هستیم.

مورخ در حواشی این بررسی ها، به ویژه در ورود به تاریخ معاصر جهان، یعنی زمان عبور آدمی از مانع اوقیانوس ها، که شناخت جغرافیای عالم، آشنایی با اقالیم و ملل دیگر و گسترش ارتباطات میسر شد و نیز در برداشت عام از مجموعه تلاطم های دائما فزاینده ای که از آغاز آن دوران بروز کرده و می کند، با پیچیدگی هایی مواجه است که حل منطقی آن به نفی و رد و طرد مطلق آن روندی منجر می شود که اینک مدرنیسم و تمدن غرب می شناسیم.



این نقشه ی جهان را، از شماره ی ۴۵ کتاب جر می هاروود به نام «پایان دنیا» برداشته ام، که در انتهای قرن شانزدهم، یعنی دوران عرضه ی نقشه های گوناگون، از دنیای جدیدی فراهم شده است که کشتی های وارد شده به اوقیانوس ها کشف کرده اند. ترسیم می است آماده شده از سوی یک بنگاه آلمانی، حامل اطلاعات جدید و دقیقی که کاوش های جغرافیایی نو به دست داده بود. نقشه نشان می دهد که هنوز اکتشاف و شناسایی آمریکا و آسیا کامل نیست، بخش شمالی اتازونی و کانادا، همچون بخش شمالی روسیه هنوز شناخته نیست و سراسر شرق کامچاتکا، تارتاریا معرفی شده است، اما تقسیمات اروپا در آن روی هم رفته مطمئن و دقیق و حتی مفصل است.



این هم نقشه آسیا ترسیم شده به سال ۱۶۳۵ میلادی، به وسیله ی کارتوگراف و جغرافی دان بزرگ میانه ی قرن هفدهم، ویلیام بلو، که از صفحه ی ۹۰ کتاب پایان دنیا برداشته ام، حاوی صد نمونه از دوران آغازین رسامی نقشه، که عمدتاً بر سبیل گزارشات ملاحان و ناخدایانی تنظیم می شد، که در گروه های بی شمار، از اوائل قرن هفدهم، به قصد کشف پایگاه بی پناهانی قابل غارت، راهی اقیانوس های جهان می شده اند. بخشی از اطلاعات تصویری این نقشه غلط است و حکایت دارد که ۳۸۶ سال پیش هم هنوز قاره ی آسیا کاملاً برای مکتشفان تفنگ به دوش شناخته نبود، چنان که استرالیا را در آن نمی بینیم، چین و ژاپن در محل و فرم خود قرار ندارند، افغانستان و ایران با شمالی نادرست، درون هم فرو رفته اند، و در مجموع معلوم است که هنگام ترسیم این نقشه، به جز حواشی سواحل، درست مانند نقشه های قاره ی آمریکا، که از همان زمان مانده، آگاهی دقیق جغرافیایی از آسیا وجود نداشته و هنگام آنالیز نام شهرهای مضبوط و مندرج در این نقشه، کاملاً مطمئن می شویم که توافقی با اعلام تمدنی منابع تاریخی موجود ندارد و گویی از مردم و اقوامی می گوید که اینک شناسایی نمی شوند.

در عین حال دو نکته ی بس شگفت و آگاهی دهنده در این نقشه و نظایر آن، تا پایان قرن هفدهم قابل اعتنا است: نخست این که زبان این ترسیمات، کلیسایی و لاتین است که نشان می دهد تا قرن هفدهم هر عرض اندام فرهنگی، در هر حوزه ای، به اختیار و انحصار کشیشان بوده و کسی اجازه و یارای ابراز نظر مکتوب در هیچ زمینه ای، بیرون از مدارس دینی صومعه ها و آن هم در تایید مطالب تورات و انجیل نداشته است، چنان که تاریخ فرهنگ اروپا، از عاقبت شوم و شقه شدن نخستین مترجمانی گفته است که در قرن شانزده و هفده، قصد برگردان متن انجیل به زبان های فرانسه و انگلیسی و آلمانی را داشته اند. نکته ی دوم توجه به لغت فارس در این نقشه است که دو بار در شاخ آفریقا یک بار به دنبال نام دریای مدیترانه، بار دیگر در اشاره به خاک اروپا و بالاخره پس از نام سرزمین آمریکا در انتهای شمال سمت راست نقشه آمده است و در همه جا به معنای حوزه و منطقه است. با این نشانه شاید بتوان پارسیکوس را هم در زبان لاتین به معنای محدوده گرفت. چنان که در نقشه های منتشره از سوی آرامکو نیز به همین ترتیب دیده ام. بدین ترتیب و با این مقدمات می خواهم به یک بررسی تطبیقی دست زرم تا از میان آن و با تکیه به این دو منبع مطمئن کارتوگرافیک جدید و قدیم، اعلام کنم چه گونه دانسته های تمدنی و تاریخی و جغرافیایی جهان را در قرون اخیر و به هنگام تسلط کامل کنیسه و کلیسا بر حوزه ی نگارش و تدارک کرسی های فراوری فرهنگ انسانی، دست تراش کرده اند!

این هم بزرگ نمایی حوزه هند که از همان نقشه ی ترسیمی آسیا در سال ۱۶۳۵ میلادی جدا کرده ام. به جز سیلان هیچ یک از اسامی شهری بالا در آن ثبت نیست و در جای آن، نام های بومی ناشناسی چون : نمروتان و اوریکا و کرنیما و ده ها نمونه ی به زحمت قابل خواندن دیگر قرار دارد. در محل دهلی به چیزی شبیه کاندار بر می خوریم و به جای اگر چیزی شبیه سینال! آیا چه فرض کنیم؟ رسام نقشه قدیمی هند، در ۳۸۶ سال پیش، مطلبی از منبع نفخ شکم، در معرفی شهرهای هند تراش داده و یا نام های کنونی بر مناطق تجمع هند ساخته هایی اختراعی برای تایید دست نویس های تاریخ مغول گرا و گسترده گی زبان فارسی در هندوستان است؟! اگر نقشه ی هند سال ۱۶۳۵ میلادی، اگر ا و دهلی و دیگر شهرهای اینک تاریخی هند را ندارد، پس چه گونه ناخدای نخستین کشتی انگلیسی در سال ۱۶۰۳ میلادی، یعنی ۳۲ سال تقدم بر رسامی این نقشه، به دربار جهانگیر در اگر دعوت شده و هدیه برده است؟ آیا سرانجام در اسناد انتقالی از غرب، به کدام مقوله و مطلب می توان اعتماد کرد؟!



اگر سیمای جغرافیایی هندوستان در نقشه ی سال ۱۶۳۵ میلادی باری کم و بیش با فرمت کنونی آن منطبق است، در این جا با صورت نادرستی از سرزمین ایران مواجهیم که شباهت چندانی با ترکیب و نمای کنونی ندارد. با دریاچه ی خزری که به علت عدم ارتباط با آب های آزاد به صورت دایره درآورده و دریای باکو نام داده اند. تبریز و رشت و اصفهان و کاشان و قم و شیراز را نمی بینیم و از میان نام های آشنا فقط به کابل و خراسان و مکران و سگستان و نیسا بر می خوریم و باقی، اسامی ناشناسی است، چون ویندیس و کورا و انجن و کسلار و دیال و بیسان و پانس و سرهرت و گرچه کابل و خراسان و مکران در محل کنونی آن نیست، اما نام شوش درست برابر موقعیت جغرافیایی امروز، در جای خود نشسته است!

حالا درست به این نقشه سال ۱۶۳۵ میلادی خیره شوید که در آن از بغداد خبری نیست و به جای عراق کلده گذارده است. مکان سوریه و دمشق و طرطوس و صیدون و یافا درست است و در جای خود قرار دارد، چنان که مکه و مدینه و طائف در محل کنونی آن است. این نقشه قدیمی از بین النهرین و عربستان، به کفایت معلوم می کند که رسام آن، بی سر و پای یاهو باف و جاعل نبوده و اگر از شیراز و اصفهان و تبریز و قزوین و بغداد و بصره یاد نمی کند، ولی مراکز و مناطق اصلی و کلیدی منطقه را می شناسد، پس آگاه می شویم در زمان او، شهرهایی با اسامی امروزمین، برای رفع نیاز تاریخ سازان اخیر، هنوز بر سر پا و زبان ها نبوده است.



بفرمایید: به جای دریای سیاه دریای بزرگ آمده، نام سرزمین ترکیه، به صورت **ناتولی** ثبت شده و جای دریاچه وان خالی است. استانبول و قسطنطنیه و آنکارا و قونیه و از میری نمی بینیم، هر چند مکتوب کرده اند که قریب ۲۰۰ سال مقدم بر رسام قرن هفدهمی این نقشه، سلطان محمد فاتح قسطنطنیه را تبدیل به اسلامبول کرده بود. شاید به زحمت و چند ندیده انگاری و قبول تشابه، بتوان نام افسوس و مالاتیه و سیواس و بورسیا را خواند و دیگر اسامی، تربیساندا و اسکور و ساتالیا و لیبرو و پریاما و آپاستیس و آستیناس و از این قبیل است، که بوی فرهنگ رومن را می دهند، نه ترکی! آیا راه گریزی برای دروغ بافان در باب تاریخ اطراف ما باز مانده و آیا هنوز می توان در قلبی بودن اطلاعات موجود درباره ی جغرافیا و تاریخ و فرهنگ سرزمین های این منطقه، تردیدی به خود راه داد؟!

در این قسمت دیا شده از همان نقشه، فرانسه با نام گالیا، اسپانیا و ایتالیا با نام امروزمین، آلمان با عنوان جرمانیا، انگلیس با نام انگلیا، لهستان با عنوان پولونیا، فنلاند با نام فینلاندا، نروژ با عنوان لاپیا، سوئد با نام سوئدیا، روسیه با عنوان راشیا، مجارستان با نام هونگریا، یونان با عنوان گریسیا، ترکیه با نام ناردتیا و حتی مسکو با عنوان موتکوویا دیده می شود، ولی به نام هلند یا ندرلند و نیز نام پرتقال به هیچ صورتی بر نمی خوریم. نزد صاحبان اندیشه این گونه



نقشه های قرن شانزده و هفده، که فاقد شناسایی سرزمین های پرتقال و هلند و ترکیه است، به طور کامل حقه بازی در تولید این دو کشور استعمارگر و نیز بی ریشه بودن گفت و گو در باب سرزمین و سلسله ی عثمانیان را رسوا می کند.

این هم نقشه ی قناس قاره جدید که در انتهای قرن شانزدهم، ۴۰ سال مقدم بر آن نقشه آسیا و صد سال پس از کشف آمریکا، توسط آبراهام اورتالیوس ترسیم شده است. به راستی اگر تا چهار قرن پیش جغرافیای جهان هم شناخته نیست، چه گونه برای هر گوشه ی آن، بیش از دو هزار سال قبل، حقه بازانی چون هرودوت و کتزیاس تاریخ نوشته اند؟! به واقع این موجودات افلیجی که به نام دانش جهان باستان، همین اواخر در زیر زمین کنیسه و کلیساها زایانده اند، به جادو زدگانی مسخ شده می مانند. اینک و پس از مراجعه به این رسامی ها، که یافته های جدید و بسیار معیوب مکتشفین از جهان چهارصد سال پیش است، می توان نتیجه گرفت که هرکس، با هر بهانه، از مرادوات بین المللی و از حوادث تاریخی جهان، مقدم بر چهار قرن پیش بگوید، بی تعارف اسیر نادانی است و به ریش عقل خویش می خندد! زیرا این رسامی ها به روشنی اعلام می کند که در موضوع جغرافیا و به طور قطع تاریخ، ماقبل ورود آدم به اوقیانوس ها، اطلاعاتی وجود نداشته است.



آن زمان که سران استعمار، پس از اعزام پیاپی ناخدایان و ماجراجویان به اوقیانوس گردی های نخستین، برای شناخت مراکز تجمع و تمدن، در فاصله اواخر قرن پانزدهم تا اواخر قرن شانزدهم، سرانجام و برای اولین بار نقشه ی جغرافیایی جهان را به دست آوردند، با حقیقت از منظر آنان رعب آوری مواجه شدند: اندیشه اسلامی و دین اسلام، به آرامی از مکه و مدینه، علاوه بر سراسر بین النهرین، مراکز تجمع اطراف را، که حضور در آن به گذر از اوقیانوس ها نیاز نداشت، از جنوب هندوستان تا انتهای آفریقا، در اختیار گرفته بود. آن گاه طراحان استعمار، سراسیمه و با سرعت، از اوائل قرن هفدهم میلادی، کشتی های اکتشافی را به جهازات نظامی توپ دار بدل کردند و با ارتش هایی از مزدوران آدم کش اجیر کشیشان، نه تنها برای غارت، که در مرحله ی نخست برای پراکنده کردن و نسل کشی بومیان مسلمان آفریقا و هند، به حرکت درآمدند. اقدامی که پس از کشتارهای غافل گیرانه و عمومی و اولیه، سرانجام به گریز تدریجی بخش بزرگی از مسلمین آن سرزمین ها به شرقی ترین جزایر جهان، اندونزی و مالزی، انجامید و در این میان آن چه را بر سر مسلمانان هند آورده اند، از موزیانه ترین طراحی های ضد اسلامی مشرکین بوده است.

این دیا شده ی هندوستان در نقشه ی سال ۱۹۹۲ میلادی منتشره از سوی کمپانی موزاییک است، با نام و مکان واضح شهرهای بزرگ هند و از شمال به جنوب: دهلی، آگرا، کلکنه، جمشید پور، احمد آباد، برهان پور، سورات، حیدر آباد، مدرس، و بالاخره جزیره ی سیلان و کولومبو، که سرزمین مجزایی است. آیا این اسامی را که به نحوی رد پای از زبان فارسی در آن ها مشهود است، بومی بدانیم و یا حاصل برنامه ریزی های معینی است؟!



این که بدانیم نیروی دریایی انگلستان، با کدام اطلاعات و جسارت، ده هزار کیلومتر دورتر از لندن، وارد هندوستان شد، پرسشی است که برگ دیگری از بی تحرکی و در غالب موارد وابستگی روشن فکری موظف این حوزه، از ترک و فارس و [افغان] وارد و هندو زبان را آشکار می کند و پرده ی دیگری از ماجرای بی اساس کمپانی هند شرقی را می درد. بدین معنا که هندوستان تا پیش از سال ۱۹۴۷ میلادی، موجودیت ملی و تاریخ قابل شناخت کهن ندارد و در آن سرزمین، رد پای هیچ حکومت سراسری و مقتدر، دورتر از ۶۰ سال پیش، قابل تعقیب نیست.

برای استحکام این سخن کافی است بدانید در هندوستان ۱۶۰۰ گونه فرهنگ و مذهب و لهجه و زبان شمرده اند که به تنهایی موجودیت ملی کهن هند را منتفی و محو می کند. هندوستان سه میلیون و دویست هزار کیلومتر مربع وسعت دارد که اگر میان ۱۶۰۰ قوم گوناگون آن تقسیم کنیم، به هر یک وسعتی بسیار کم تر از تهران و توابع آن خواهد رسید. به واقع سرزمین و ملت هند، به معنایی اصولاً مخلوق استعمار است، که به دنبال قرون دراز گم نامی و ناشناختگی، قریب چهار قرن پیش، با هجوم غرب، شهرت و حتی موجودیت تاریخی یافت و به عنوان واحد مستقل حقوقی و اقتصادی و فرهنگی، شناخته شد.

هندوستان عمق تاریخی ندارد و کوشش برای کشف آن، جز تکرار قصه های موجود به جایی نمی رسد. سرزمینی است بدون مرکز سیاسی - تاریخی معین، که در هیچ دورانی علامتی از یکپارچگی و تجمع ملی نمایش نداده و تابلوی حضور منسجم قابل ارزیابی، مقدم بر دهه های اخیر ارائه نمی دهد. فنودال نشین بی پیوندی بوده است در اختیار گیاهان و حیوانات و میلیون ها خانه به دوش پراکنده در همه جا، که بی احساس تعصب و تعلق به منطقه ای مخصوص، به دنبال رفع نیازهای خود روان بوده اند، با خدایانی که واقعی و شناخته ترین شان هنوز هم راجه های محلی هستند. به راستی که هند امروز کم ترین شباهتی با هند ماقبل ورود یهودی - انگلیسیانی ندارد که چهارصد سال پیش با قصد تصرف خونین آن خطه با توپ ها و کشتی های خود به هند وارد شدند، چنان که نظیر همان فرقه سازی و فرقه بازی های دشمن تراش و هویت خراش امروزی، در پوشش و با نام مذاهب گوناگون اسلامی، که هر یک ده ها حاشیه ی عقیدتی دیگر را یک می کشند، نزدیک است مسلمانان را به طور کامل از فرمایشات و فرامین قرآن دور کند. در حقیقت آن گروه از مولفان و مورخان هند، که تولد آن سرزمین را، همانند آمریکای شمالی و جنوبی و سراسر آفریقا، مدیون ورود استعمار می دانند، به بی راهه نمی روند با این توجه که اگر ورود استعمار سیاسی و فرهنگی در حوزه ما، منجر به ظهور سرزمین هایی با نام هند و ایران و ترکیه و افغانستان و پاکستان شده و هیچ یک میراث موجه بومی ماقبل چهار قرن پیش ندارند، پس بی تردید داشته ها و دانسته های موجود نیز در تمام عرصه های اجتماعی و فرهنگ به اصطلاح ملی، کالا و میراث دوران استعمار و به واقع کنیسه و کلیساست! و به قول و ارزیابی مائوتسه تونگ، «از هنگام ظهور آن هیولا، یعنی استعمار، چنان میان همه چیز جهان ارتباط الزامی برقرار کرده اند، که تفکیک آن ها از یکدیگر ناممکن است»

چنان که کم تر کسی از هند ماقبل ورود سربازان انگلیس خبر درست دارد و عمق تاریخ آن سرزمین، حتی تا دو قرن پیش، در ابهام افسانه ها تاریک مانده است. مطالبی که مسئولان فرهنگی هند نسبت به آن حساسیت آشکاری نشان نمی دهند و با قبول تاریخ یهود نوشته برای هند، اینک مجرم این بی عدالتی ها و درهم ریختگی ها را محمود و بابر و نادر ظاهراً مسلمان می دانند.

امروز روشن فکران هند نیز از هند ماقبل ورود به اصطلاح تاجران کمپانی هند شرقی چیزی نمی دانند و جز اشاره به چند معبد و مجسمه توضیحی ندارند و بدتر از آن، حتی دانش آموختگان امروزی هند نیز، آغاز تمدن و توسعه و پیشرفت کشورشان را با ورود نظامیان انگلیسی همزمان می دانند که در اندیشه ی آن ها به صورت بازرگان درآورده اند.

خردمند در برخورد با بی تفاوتی امروزی مردم هند نسبت به تجاوزات تاریخی دولت انگلستان، از عمق سازشی خیر دار می شود که میان دربار انگلیس و روشن فکران و سیاست بازان و پیش تازان آزادی هند برقرار بوده است! نمایش نهایت بی شرمی دانشگاه های کنیسه و کلیسای غرب، در رشته های علوم انسانی است، که به نیاز دکوراسیون تاریخ سازی های خود، هستی و هویت و سرگذشت هیچ ملتی را از داده های آشفته و دروغ بی نصیب نگذارده اند.

پایان قسمت اول . 01.012022 ادامه دارد....